

ادامه مطلب **فساد قانون گذاری ...** از صفحه ۲۵

چرا که دلایل توقیف معمولاً چیز دیگری است. و توسل به قانون مطبوعات بهانه ای بیش نبوده است.

قانون گذاران جمهوری اسلامی در دو چیز استاندند. یکی وضع قانون برای پایمال کردن حقوق شهروندان و اعمال سرکوب و خشونت علیه آنان، و دیگری ابهام نویسی در قانون برای باز گذاشتن جای هرگونه تفسیر و تأویل. کمتر قانونی است که از تصویب مجلس شورای اسلامی گذشته باشد و حق و حقوقی از مردم را سلب یا محدود نکرده باشد. تبعیض و خشونت نیز از بند قانون مجازات اسلامی که متن جدید آن هم اکنون در دستور کار مجلس قرار دارد می باشد. افزایش جرایم مستوجب اعدام در این قانون از اشتباهی سببی ناپذیر حاکمیت برای خشونت خبر می دهد. گویی که مجلسیان جز افزایش سلطه حکومت بر جان و مال و آزادی مردم، آن هم با خشونت بیشتر و بیشتر، فکر و ذکر دیگری ندارند. و این البته تمام داستان نیست. قانون گذاران جمهوری اسلامی گویی تعمد نیز دارند تا متن قانون را چنان بنویسند که جای تأویل و تفسیر آن باز بماند و به این ترتیب دست مجریان را در سوء استفاده از آن باز نگهدارد. در اعمال این دو مهارت، مجلسیان البته از سنتی قوی ارتزاق می کنند: سنت فقه. احکام فقهی مشحون از تبعیض و خشونت و نفی حقوق بشری و شهروندی است، و تلاش قانون گذار در جمهوری اسلامی غالباً بر این بوده است که این احکام را به شکل قانون در آورد و به آنها اعتباری امروزی ببخشد. ابهام و تأویل پذیری نیز از خصیصه های احکام شرعی مربوط به جزا است. یک نمونه کامل آن جرم «فساد بر روی زمین» است که در فقه و به تبع آن در قوانین جمهوری اسلامی آشد مجازات یعنی مرگ را به دنبال می آورد. اگر در قوانین معمول سراسر جهان، هر کیفر ساده ای در برابر جرم تعریف شده مشخص قرار می گیرد، در جمهوری اسلامی می توان هر فرد «نامطلوب» ی را به اتهام کشتار «فساد بر روی زمین» به دادگاه کشاند و بسته به تعریف قاضی و دادستان از «فساد» او را سر به نیست کرد. و راستی مگر کم کسانی در طول حیات ۳۰ ساله جمهوری اسلامی به اتهاماتی از این قبیل جان خود را از دست داده اند؟ پاسخ این است که البته خیر، آنهم در شمار هزاران و هزاران، از جمله، یکی از آنها که به توقیف شهروند امروز منجر شده است و بعداً به آن می رسیم.

قانون مطبوعات نمونه شاخصی از کاربرد این دو خصوصیت در قانونگذاری است. محدودیت های فراوانی که در این قانون بر آزادی بیان (از طریق نشر) برقرار شده عملاً چیزی از آزادی بیان باقی نگذاشته است. اصل لزوم گرفتن پروانه برای نشر، نقض آزادی بیان است تا چه برسد به محدودیت های شدیدی که برای صلاحیت صاحب امتیاز و مسئولیت های او برقرار شده است. به روشنی، هدف قانون گذاری از تصویب این قانون محدود کردن جواز نشر به عناصر مورد اعتماد حاکمیت و سلب آن از عامه مردم بوده است. ولی قانون گذار به این امر بسنده نکرده است، و بلکه به سنت سنیه خود تا جایی که توانسته عبارات مبهم یا تعبیر پذیر را در قانون گنجانده است تا دست حاکمیت در بهره گیری از آن باز باشد. از جمله، می توان به همین قید مربوط به این که باید موضوع کار نشریه مشخص باشد و نشریه فقط (با «اکثراً») در حول و حوش همان موضوع

سخن بگوید اشاره کرد. آخر معلوم نیست اگر نشریه ای خود را اجتماعی معرفی کرد و مطلبی اقتصادی را احیاناً به چاپ رساند به کجای عالم (یا قدرت قاهره حاکمیت) برخورد خورد که قانون جواز توقیف آن را صادر کرده است.

ولی این معلوم است که بندی از این قبیل چگونه می تواند به دست حاکمیت حربه بدهد تا به بهانه های ساده ای یک نشریه را ببندد و به صورت خشونت باری زندگی اقتصادی و شغلی و اجتماعی کارکنان آن را به باد فنا بسپارد. یعنی کافی است که یک نشریه «اجتماعی» در تحلیلی از یک پدیده اجتماعی به اثرات اقتصادی آن نیز بپردازد تا تیغ داموکلس هیئت نظارت را بر بالای سر خود احساس کند. و ظاهراً نیت قانون گذار نیز همین بوده است. و الا هیچ دلیل خردمندانه ای برای این مته به خشخاش گذاشتن ها در قانون قابل تصور نیست. قانون به اندازه کافی مقررات غلاظ و شداد برای این که امتیاز نشر به دست افراد «نااهل» نیفتد وضع کرده است. در این صورت، اگر قانون گذار در پی آن نبود که دست حاکمیت را در سرکوب باز بگذارد دلیلی برای این تفصیلات نالازم ولی تأویل و تفسیر بردار و قابل سوء استفاده وجود نداشت. قانون در جمهوری اسلامی عموماً هم در مضمون خود سرکوبگرانه است و هم از طریق باز گذاشتن راه تأویل و تفسیر به سرکوب میدان می دهد، و این یعنی سرکوب مضاعف از طریق قانون.

همانطور که در بالا آمد، تأویل پذیری قانون معمولاً به این هدف صورت می گیرد که دست حاکمیت در سرکوب و اعمال خشونت باز باشد، و بتواند به بهانه قانون سرکوب خود را اعمال کند. توقیف شهروند امروز ظاهراً به یک بهانه تکنیکی صورت گرفته، ولی اعتقاد عمومی بر آن است که دلیل اصلی آن چیز دیگری بوده است. تصادفی نیست که توقیف های مطبوعاتی، و از جمله در این مورد، غالباً پس از اخطارهای تهدیدآمیز ولی فقیه صورت می گیرد. این تهدیدها کافی است که «غلامان» را به کندن درخت مطبوعات از بیخ وادارد، و در این جا است که بندهای کشتار و یا تأویل و تفسیرپذیر قانون به کار می آید.

شهروند امروز مقالاتی را نشر داده که به مذاق بخشی از حاکمیت، و از جمله ظاهراً آقای خامنه ای، خوش نیامده و همین امر به توقیف آن منجر شده است. در این که هضم کدام یک از مطالب اخیر این نشریه برای حاکمیت سنگین بوده است اختلاف نظر زیادی وجود ندارد و اکثریت قریب به اتفاق دست اندر کاران نشریه آن را به شرح خاطراتی مربوط به مرگ آیت الله لاهوتی در آبان ۱۳۶۰ مربوط می دانند. آیت الله لاهوتی از نزدیکان آیت الله خمینی بود و به فاصله کوتاهی از حدوث انقلاب از سوی او به «فرماندهی نیروهای انقلاب» منصوب شده بود.

ولی در سال ۱۳۶۰ و در جریان ترورهایی که از سوی مجاهدین صورت می گرفت و موج خشونت های مرگبار حکومتی علیه مجاهدین و سایر مخالفان حکومت، یکی از پسران او (وحید) که با مجاهدین کار می کرد دستگیر شد و به دنبال آن اسدالله لاجوردی دستور دستگیری آیت الله لاهوتی را نیز صادر کرد. وحید لاهوتی در فاصله کوتاهی کشته شد و پدر او نیز در وضع مشکوکی در زندان در گذشت. در آن هنگام هاشمی رفسنجانی که

رئیس مجلس بود و با لاهوتی نسبت خانوادگی داشت (دو دختر او با دو پسر دیگر لاهوتی ازدواج کرده اند) در مجلس اظهار ناراحتی کرد. اکنون شهروند امروز به نقل از پسران لاهوتی می گوید که او را در زندان مسموم کرده بودند و همان موقع گزارش پزشک قانونی این امر را نشان می داد و هنوز هم وجود دارد. در مجموع از گزارش شهروند چنین بر می آید که آیت الله لاهوتی به دستور اسدالله لاجوردی با سم کشته شده است. علاوه بر این، همان هنگام این موضوع برای بستگان او به شمول علی اکبر هاشمی رفسنجانی روشن بوده است.

این گزارش برای حکومتی که از اسدالله لاجوردی یک شهید ساخته است البته به سادگی قابل هضم نیست. آقای زیدآبادی (از نویسندگان شهروند امروز) می نویسد (۱) که آقای رفسنجانی متن گزارش را پیش از انتشار دیده و این قسمت را که می توانسته حذف کند جا گذاشته است. این که او موضوع شرم آور خود (سرپوش گذاشتن بر نقش لاجوردی در کشتن آیت الله لاهوتی) را در آن زمان چگونه می توان توجیه کند موضوع بحث ما نیست. انگیزه او هم در این که چرا گذاشته است این موضوع امروز مطرح شود روشن نیست. ولی به طور قطع، سایر قدرتمندان جمهوری اسلامی و به خصوص ولی فقیه از این که قدسیت رهبران و کارگزاران جمهوری اسلامی (به شمول اسدالله لاجوردی) با انتشار گزارش هایی از این قبیل خدشه ببیند نمی توانند احساس آرامش کنند. جمهوری اسلامی هنوز از پاسخگویی در برابر جنایاتی که بر بسیاری از آنها بیش از دو دهه می گذرد به هیچ عنوان بر نمی آید و

همچنان سعی دارد برآن سرپوش بگذارد. و هرگونه اقدامی برای پس زدن پرده ای از کوچک ترین این جنایات با واکنش شدید و خشن حاکمیت و از جمله توقیف نشریه روبرو می شود. لحن کشتار قانون مطبوعات بهانه لازم را برای توقیف شهروند امروز که پرده کوچکی از جنایات دهه شصت را کنار زده است فراهم آورد. مرگ آیت الله لاهوتی اگر مشکوک بود، در کشتار عظیم هزاران نفر دیگر در آن سالها تردیدی وجود ندارد. این کشتار بدون وجود قانونی که به قاضیان اجازه می داد با تفسیر خود از عبارات کشتار محاربه با خدا و فساد بر روی زمین هر که را می خواهند سر به نیست کنند امکان نداشت. آیت الله لاهوتی هم اگر بر اساس اسنادی که اکنون از سوی فرزندان او و دختران رفسنجانی رو می شود کشته شده باشد به طور قطع باید مشمول عناوین محاربه با خدا و فساد بر روی زمین شده باشد. قاضیان و دادستانان آن زمان (به شمول لاجوردی) به لحاظ شرعی مقیدتر از آن بودند که بی دلیل دست خود را به خون دیگری بیالایند. از این رو، اگر می کشتند وجه بسیار) آن را به استناد قوانینی می کردند که از یک سو جواز کشتن را داده بود و از سوی دیگر تعبیراتی را به کار برده بود که به راحتی می شد (و می شود) بر هر کسی، و از جمله یک آیت الله مورد وثوق آقای خمینی، اطلاق کرد. خشونت جنایت بار جمهوری اسلامی از فسادی ریشه دار در آن حکایت می کند، و فساد قانون در قلب آن نشسته است.

http://www.roozonline.com/archives/2008/11/post_9984.php

کمپین دادخواهی حقوقی است یا سیاسی؟

سه شنبه ۲۸ آبان ۱۳۸۷ - ۱۸ نوامبر ۲۰۰۸

دکتر حسین باقرزاده

و نکته پیشین ات روشن شود:

۱- اگر کسی به تحلیل و توضیح وقایع پس از انقلاب بپردازد البته باید آنچه را که تو «اشتباه بزرگ تاریخی هر دو طرف» می نامی مورد توجه قرار دهد و نقش متقابل کشتارگران آنها را تبیین کند. ولی این یک کار تحقیقی است، و اگر قضاوت در مورد این کشتارگران را هم در بر گیرد یک «موضع گیری سیاسی» نیز خواهد بود. این کاری است (سیاسی) که دقیقاً کمپین دادخواهی نباید انجام دهد. اگر کمپین دادخواهی وارد این مقولات بشود دیگر یک کمپین صرفاً حقوقی نخواهد بود و کار سیاسی کرده است.

۲- سخن از یک جنایت به معنای نادیده گرفتن یا توجیه جنایات فرضی دیگر نیست. اگر جنایتی صورت گرفته است باید به آن رسیدگی کرد، و قربانیان جنایت (یا بازماندگان آنان، یا جامعه به طور عام) به لحاظ حقوقی حق دادخواهی دارند.

هیچ جنایتی جنایت دیگری را توجیه نمی کند. به لحاظ حقوقی، یک متهم به قتل یا هر جنایت دیگر نمی تواند به استناد جنایتی که در زمان یا مکان دیگری اتفاق افتاده کار خود را توجیه کند. توجیه یک جنایت دیگر جز ترویج فرهنگ جنایی و هرج و مرج قضایی نتیجه ای نخواهد داشت.

۳- کمپین دادخواهی ۶۷ بر یک واقعیت انکارناپذیر استوار است و آن این که واقعه ای در تابستان و پاییز سال ۱۳۶۷ صورت گرفته و در جریان آن چند هزار زندانی سیاسی قتل عام شده اند.

دنباله مطلب در صفحه ۴۵

در واکنش به یک فراخوان برای کمپین دادخواهی کشتار ۶۷ مکاتباتی با چند تن از بازماندگان قربانیان این فاجعه داشته ام، از جمله، پیامی اخیراً از دوست جوانی (متولد ۱۳۶۷) از ایران رسید با نظراتی درباره کمپین و هدف های آن. متن زیر را در پاسخ نوشته ام که می بینید.

دوست عزیز، با سلام و سپاس در آغاز بگویم از این که نظر خودت را درباره موضوع «کمپین دادخواهی» برای من نوشته ای بسیار خوشحال شدم. درباره آنچه که نوشته ای سخن بسیار است، ولی در این جا فقط به دو موضوع می پردازم. یکی این که به عقیده تو «یه اشتباه بزرگ تاریخی از دو طرف صورت گرفته و هر دو طرف فریب خورده اند. هم مبارزانی که بعد از انقلاب بر سرکار اومدن تا مملکت رو جلو ببرن، هم مبارزینی که بعد از انقلاب جلوی همزمای قدیم خودشون ایستادن و دست به اسلحه بردن. باید مثل فردوسی، بر هر دو طرف گریست!» و اضافه کرده ای که باید در نامه دادخواهی گفت که «هر دو طرف اشتباه کرده اند».

دوم اینکه گفته بودم که کمپین دادخواهی باید صرفاً جنبه حقوقی داشته باشد و متن پیشنهادی برای امضاء نیز صرفاً از این دید نوشته شده بود. ولی در این مورد نوشته ای که «معلومه که این کار سیاسی، امران کی بودن؟ در رأس همه رهبر انقلاب بوده. حالا اگر یک عده ای بخوان بگن خمینی به عنوان مرتکب یک جنایت معرفی بشه، حرکت سیاسی نیست؟» اجازه بده موضوع را در چند بند مورد بررسی قرار دهیم تا پاسخ این سؤال

رستوران کندو

با غذاهای خوشمزه ایرانی در محیطی خانوادگی، دوستانه و گرم

آماده پذیرایی از جشن های خصوصی شما

سال نو را با جشن و پایکوبی در رستوران کندو آغاز کنید

چهارشنبه ۳۱ دسامبر ۲۰۰۸، پنجشنبه ۱ ژانویه، جمعه ۲ ژانویه و شنبه ۳ ژانویه ۲۰۰۹

با خواننده معروف و خوش صدا بهرام فروهر

به همراهی شادی، خواننده محبوب

و سیامک جستان خواننده نسل جوان، پدیده ای از ایران

به همراه رقص عربی و آرمان نوازنده برجسته کیبورد

قبول انواع کیتترینگ

با سرویسی کامل و کیفیت برتر

(408) 998-0122

(جنب بازار نوروز) 1392 Bascom Ave., San Jose

Happy
New
Year

